

# در راستای یک نظام اقتصادی عادلانه

## بنیان‌های مفهومی و پیش‌نیازهای اخلاقی

بیانیه‌ای از جامعه جهانی بهائی خطاب به  
پنجاه و ششمین اجلاس کمیسیون توسعه اجتماعی

نیویورک - ۲۹ ژانویه ۲۰۱۸



## در راستای یک نظام اقتصادی عادلانه: بنیان‌های مفهومی و پیش‌نیازهای اخلاقی

ریشه کن کردن فقر، به معنای ساختن جهانی تازه است، نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه همچنین از نظر اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی. جهان بدون فقر و جوامع و الگوهای زندگی در آن، شباهت کمی به دنیای ما در دوران حاضر خواهد داشت. بنابراین، کار این کمیسیون یعنی «ریشه کن کردن فقر برای دستیابی به توسعه پایدار برای همگان»، تنها محدود به تعمیم دسترسی عموم به منابع مادی نیست هر قدر هم که این امر چالش برانگیز باشد. آنچه لازم است تلاشی است برای تحول ساختاری و اجتماعی در ابعادی بی‌سابقه. تحقق کاری به این عظمت مستلزم فهم جدیدی از فرد و همچنین کلیت اجتماع است.

مدل‌های مفهومی در مورد آنچه عادی، طبیعی و امکان‌پذیر است تأثیر شدیدی بر رفتار فردی دارد. برای نمونه، افراد هر چه بیشتر در معرض محاسبات خودمحورانه مرسوم در نظریه‌های کلاسیک اقتصادی قرار گیرند، در انتخاب‌هایشان سخاوت کم‌تری از خود نشان می‌دهند. همچنین، این قبیل مدل‌های مفهومی عامل موثری در شکل‌دهی ساختارهای اجتماع هستند، ارزش‌های مشخصی را بر دیگر ارزش‌ها

اولویت می‌دهند و شیوه‌های مشاهده، فهم و رویکردها به جهان را تعیین می‌کنند. بنابراین مدل‌های مفهومی‌ای که مورد استفاده قرار می‌دهیم، اهمیتی تعیین‌کننده دارند. بعضی از آن‌ها کمک می‌کنند که ظرفیت‌های بالقوه به تحقق درآیند، وضوح ذهنی بیشتری ایجاد می‌کنند، مسیرهای دور از انتظاری را برای پیشرفت می‌گشایند و تسهیلگر اقدامات سازنده هستند. برخی دیگر از مدل‌ها عامل تحریف، محدودنگری و سردرگمی هستند.

نوع بشر مدل‌های مفهومی بی‌شماری را در طول تاریخ خود به کار گرفته است و عناصر متنوع آن‌ها در مواردی باعث پیشرفت و در موارد دیگر مانع پیشرفت بوده‌اند. اما گذشته هر چه باشد، روشن است که تغییرات تحول‌آفرین مورد نیاز امروز، مستلزم کاوش چالش‌ها، ارزیابی واقعیت‌ها و تصور راه‌حل‌ها از نظرگاهی تازه هستند. بنابراین باید آمادگی ارزیابی و در صورت نیاز، بازنگری پیش‌فرض‌هایی باشیم که به نظم بین‌المللی کنونی و ساختارهای اجتماع شکل داده‌اند.

برای نمونه، باورهایی از این قبیل را در نظر بگیرید که نوع بشر ذاتاً ستیزه‌جوست و تنش و درگیری اجتناب‌ناپذیر است، رفتار انسان عمدتاً توسط منفعت شخصی هدایت می‌شود و به همین دلیل رفاه باید مبتنی بر تعقیب نفع شخصی باشد. یا این تصور که رفاه گروه‌ها و ملت‌ها را می‌توان جدا از هم و در انزوا از رفاه و بهزیستی کل بشر درک کرد. یا این باور که فقدان بنیادی منابع انسانی و مادی و نه فراوانی این منابع از خصوصیات جهان معاصر است.

تصوراتی از این دست، که در بسیاری موارد ضمنی و ناگفته هستند، در گفتمان رایج معاصر به ندرت به چالش کشیده می‌شوند. اما نتایج آن‌ها در واقعیت بسیار قابل ملاحظه است. مثلاً وقتی این باور که انسان‌ها ذاتاً خودخواهند در بسترهایی مانند جامعه، خانواده یا مدرسه بکار بسته شود چه نتیجه‌ای جز تخریب به دنبال دارد؟ فهمی از اقتصاد که

پیش‌فرضش تلاش دائمی افراد و گروه‌ها برای برتری بر سایرین است، چه نتیجه‌ای جز آن دارد که شرایط به شدت نابرابر در هر گوشه و کنار تکثیر شود؟ برعکس اگر همکاری، نسبت به رقابت، محرک قدرتمندتری برای توسعه تلقی می‌شود، ساختارهای اقتصادی جهانی به چه شکل در می‌آید؟ اگر خیر و صلاح فرد واقعاً از خیر و صلاح کل جامعه جدایی‌ناپذیر شمرده می‌شود، چه برخوردی با فقر شدید و ثروت مفرط چگونه صورت می‌گرفت؟ اگر اولویت‌های دولتی به جای ترجیحات افراد معدود و خاصی که به تالارهای قدرت دسترسی انحصاری دارند، بر اساس منافع عموم شهروندان تعیین می‌شود، چه سیاست‌هایی وضع می‌گردید؟ با توجه به سرعت بی‌سابقه تغییر و گذار در عصر حاضر، جامعه جهانی بهائی از کشورهای عضو و سایر شرکت‌کنندگان در کمیسیون توسعه اجتماعی تقاضا دارد که بازنگری عمیقی را در مفروضات بنیادین طرح‌های توسعه آغاز کنند. باید با سعی و تلاش اطمینان حاصل شود که سیاست‌های جامعه بین‌المللی با ارزش‌های مورد حمایت آن همخوان است؛ گزاره‌هایی که واقعیت مسلم تلقی می‌شوند، در پرتو واقعیت‌های نوظهور جهانی همچنان از اعتبار برخوردار هستند و اصول اعلام شده در مجامع جهانی با شواهد موجود در میدان عمل سازگاری دارند. برای مثال، این تناقض را در نظر آورید که از یک سو در عصری زندگی می‌کنیم که وابستگی عمیق و متقابل در سطح جهان، جنبه‌های بی‌شماری از زندگی روزمره را تحت تأثیر قرار داده است و از سوی دیگر در بالاترین سطوح اظهاراتی وجود دارد مبنی بر این که بهترین راه دستیابی به رفاه و بهزیستی پیگیری منافع محدود ملی است. به همین ترتیب، امروزه به نحوی متناقض تصور می‌شود که رقابت بی‌قید و شرط می‌تواند با «مشارکت‌های مبتنی بر همکاری» و «روح یگانگی فزاینده جهانی» که در «اهداف ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار» و سایر طرح‌های سازمان ملل متحد پیش‌بینی شده‌اند همخوانی داشته باشند. این مسائل اهمیتی حیاتی

دارند. پیشرفت مستمر مستلزم وضوح و عمق فزاینده فهم ما درباره خودمان و شرایط اطرافمان است. هر قدر نقشه ذهنی ما از جهان دقیق باشد، به همان اندازه می‌توانیم امیدوار باشیم که مسیری واقعی به سوی آینده‌ای بهتر را ترسیم می‌کنیم.

بازنگری نظام‌مندی از این دست، نیازمند مشارکت فعالانی بسیار متنوع هم در داخل سازمان ملل متحد و هم فراتر از آن خواهد بود. دانشگاهیان می‌توانند بنیادهای مدل‌های فعلی و مزایا و خطرات جایگزین‌های آن‌ها را بررسی کنند، جایگزین‌هایی همچون مدل‌های اقتصادی که در آن رفاه به طور گسترده‌تری تعریف شده و دیگر صرفاً محصول تولید و مصرف نیست. سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران در همه سطوح می‌توانند پیش‌فرض‌های سیاست‌گذاری‌های فعلی را بررسی و پیامدهای ناخواسته احتمالی آن‌ها را ارزیابی کنند - برای مثال، آیا این فرض که انسان ذاتاً ستیزه‌جوست ممکن است به طور ناخواسته گوی‌های ستیزه‌جویانه را تداوم بخشد؟ کسانی که در میدان عمل به کار مشغولند، می‌توانند ارزیابی کنند که آیا روال‌ها و رویکردهای کنونی با ارزش‌های سازمانی مغایرتی دارند، آیا باعث تقویت دیگری‌سازی شده و تعهد آشکار به همکاری منصفانه با جوامع محلی را تضعیف می‌کنند؟ چنین گفتمانی در یک صورت‌بندی جدید در عمل چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ تصور کمبود منابع را که در بالا ذکر شد در نظر بگیرید. داده‌ها به وضوح نشان می‌دهند که دنیای ما، حداقل در مجموع، دنیایی سرشار از فراوانی است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۶ تولید سرانه ناخالص جهانی، ۱۶,۱۴۳ دلار بود - رقمی که نشان دهنده افزایش عظیم منابع مالی برای اکثریت مردم جهان است. به طور مشابه، امروزه غذای کافی برای سیر کردن تمامی بشریت تولید می‌شود. این‌ها مشاهداتی تازه یا بدیع نیستند. با این حال، مباحثات بی‌شماری با تصور کمبود منابع مالی و غیره، شروع و پایان می‌یابند، به جای بررسی اینکه چرا

منابع وسیعی که در دسترس نوع بشر قرار دارند، به شکل کنونی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

بدون شک، بسیاری از سازمان‌ها و افراد منابع موردنیازشان را در اختیار ندارند. با این حال، در سطح سیستمی، این فرض که «پول کافی وجود ندارد» اساساً واقعیت‌های مربوطه در جهان را به اشتباه تفسیر می‌کند. منابع مالی به طور فزاینده‌ای در کشورهای خاصی از اجتماع تمرکز یافته‌اند، امری که به ایجاد درجات نامعقول و نابخشودنی ثروت افراطی و فقر مفرط می‌انجامد. واقعیت‌هایی از این دست با آرمان‌های عدالت، برابری و کرامت که جامعه جهانی به آن‌ها متعهد شده است، ناسازگارند. علاوه بر ملاحظات اخلاقی، این شرایط می‌تواند بی‌ثباتی‌های بسیار به همراه داشته، به تار و پود اجتماع لطمه بزنند و خطر آشکار و ملموسی برای اجتماع باشند. با این حال، بدترین این تأثیرات را می‌توان از طریق تغییر در سطح سیاست‌گذاری و عمل کاهش داد و همه عواملان - دولت‌ها، شرکت‌ها، شهروندان - باید مسئولیت خود را در این زمینه بپذیرند. بنابراین، چالش ما کمبود منابع نیست، بلکه نوع تصمیم‌گیری و انتخاب‌هایی است که باید نحوه تخصیص منابع را تعیین کند.

این مثال و نمونه‌های مشابه آن، ضرورت شناسایی مفروضات بنیادین در رویکردها و نیاز به کاوش آگاهانه در تأثیر آن‌ها بر تقویت یا تضعیف تلاش‌ها است. آنچه به همان اندازه اهمیت دارد، توانایی روشن‌گویی اصولی است که بر مبنای آن‌ها روال‌ها و نظام‌های فعلی باید به واقعیت‌های عملی تبدیل شوند. بنابراین اگر گزاره‌هایی از این قبیل را باور داریم که نژاد بشریک کل وابسته به یکدیگر است؛ اینکه زنان و مردان ذاتاً برابرند؛ اینکه قدرت باید خادم عدالت باشد؛ اینکه صداقت اساس درست‌کاری فردی و پیشرفت پایدار اجتماعی است؛ سازمان‌ها و کوشش‌های جمعی ما باید به طور فزاینده‌ای این باورها را در هر سطحی منعکس و مجسم کنند.

آنچه نیاز است، بازبینی چارچوب جامعه بین‌المللی برای تفکر و اقدام جمعی است. چنین تلاشی اگر قرار باشد موثر واقع شود، نمی‌تواند به برنامه‌ای یک‌باره محدود شود. برعکس، تأملی عمیق ضروری خواهد بود که در عملکرد کنونی تمامی سیستم سازمان ملل متحد جای گرفته باشد. در دوران تلاش برای دستیابی به اهداف توسعه هزاره، پیشرفت‌های قابل‌توجهی حاصل شد؛ با این حال، اهداف توسعه پایدار مستلزم دیدی وسیع‌تر و تفکری خلاقانه‌تر است. بنابراین، زمان آن فرا رسیده است که باورهای بنیادی خود را در مورد خودمان، ماهیت روابطمان و واقعیت‌هایی که جهان ما را شکل می‌دهند، ارزیابی مجدد کنیم. تنها از این طریق می‌توان پایه‌های پیشرفت واقعی و پایدار را مستحکم کرد.